



## عشق خسرو و عشق نظامی

نصرالله پورجوادی

مقاله «شیرین در چشمه» که در شماره قبل چاپ شد، همان طور که حدس می‌زدیم، اظهار نظرهای مختلفی را از جانب خوانندگان برانگیخت. بعضیها مقاله را ستودند و بعضی نیز از در مخالفت با من درآمدند. کسانی که اهل معنی و صاحب ذوق ادبی بودند با تفسیرهای من از اشارات نظامی موافق بودند و کسانی که با مسائل فلسفی و عرفانی بیگانه‌اند و با طرح هر موضوع دینی و عرفانی در ادبیات فارسی خصومت و لجاجت می‌ورزند در نامه‌های خود با لحنی تند بر من خرده گرفتند، و همه حرفشان این بود که رابطه عاشقانه خسرو و شیرین، آن گونه که نظامی شرح داده است، به هیچ وجه جنبه فلسفی و عرفانی ندارد. یکی از این منتقدان (که نامه وی در همین شماره در بخش نامه‌ها به چاپ رسیده است) نوشته است که در داستان نظامی اصلاً مسأله نظر مطرح نیست، و گمان کرده است که منظور من از مسأله نظر، نظر عقلی است.

بنده ابتدا قصد نداشتم به انتقادهای خرده گیرهای معاندان پاسخ گویم، و همان طور که با معترضین به این مقاله در کنگره تبریز رفتار کردم، می‌خواستم در جواب خرده گیران، چنانکه سزاوار است، خاموش بمانم. اما پس از اینکه دیدم بعضی از دوستان نیز برداشت دیگری از مقصود من کرده‌اند، رأیم عوض شد. یکی از این دوستان به من گفت که تو عشق خسرو را پاک به صورت یک عشق عرفانی درآورده‌ای و جایی برای عشق طبیعی و انسانی نگذاشته‌ای. به عقیده او عشق خسرو به هر حال از جنبه‌های انسانی و یا غیر عرفانی خالی نیست، و لذا فکر می‌کرد

که من در برداشت خود از این داستان مبالغه کرده‌ام. این دو نظر، که یکی از طرف مخالفان و دیگری از طرف موافقان آن مقاله، ابراز شده است، از یک لحاظ با هم فرق دارد. یکی از آنها اظهار نظر کسی است که می‌گوید نظامی اصلاً با مسائل فلسفی و عرفانی کاری نداشته و فقط به عشق طبیعی و شهوانی میان خسرو و شیرین نظر داشته است، و دیگری از آن کسی است که می‌گوید نظامی هر چند که به مسائل فلسفی و عرفانی نظر داشته و عشق خسرو را احتمالاً به منزله یک عشق عرفانی نگاه کرده است، در عین حال نسبت به عشق طبیعی و انسانی خسرو نیز بی‌توجه نبوده است. اما، علی‌رغم تفاوتی که در این دو نظر وجود دارد، هر دوی آنها خلاف برداشتی است که من از داستان نظامی و صحنه شیرین در چشمه داشته‌ام، و قصد من این نبوده است که عشق خسرو را به عنوان یک عشق عرفانی تلقی کنم. اشتباه این منتقدان احتمالاً به دلیل این است که من آن طور که باید نظر خود را به روشنی بیان نکرده‌ام. امیدوارم توضیحاتی که در اینجا می‌آورم این اشتباه را برطرف کند.

اولین مطلبی که باید متذکر شوم این است که من در مقاله خود منکر عشق طبیعی و انسانی یا شهوانی خسرو به شیرین نشده‌ام. من تصدیق می‌کنم که داستان نظامی از یک سو درباره عشق طبیعی یک مرد، یک شاهزاده هوسران، به یک زن زیباست و از سوی دیگر درباره عشق طبیعی آن زن به این شاهزاده. داستان خسرو و شیرین یک داستان رمزی محض یا یک داستان صرفاً تمثیلی (allegory) مانند داستانهای شیخ اشراق نیست. خسرو و شیرین

نظامی يك اثر ادبی است، و از این حیث نظیر داستانهای است که در روزگار ما در رمانهای عشقی نوشته می شود. اما این بدین معنی نیست که کتاب نظامی صرفاً يك داستان عشقی ساده از نوع رمان عاشقانه یا فیلمهای هالیوود است. خسرو و شیرین کتابی است که در ورای داستان ظاهری آن معانی دیگری نهفته است. باطنی دارد و این باطن هم خود دارای مراتبی است. در مرتبه ظاهر است که نظامی خواسته است يك داستان عشقی را درباره يك شاهزاده جوان و دختر زیبایی از ارمنستان شرح دهد و در ضمن آن حوادثی را که رخ داده است و حالاتی را که بر اثر عشق به ایشان دست داده است بیان نماید. اما در عین حال، در ورای این حوادث شبه تاریخی و این حالات نفسانی، اشاراتی نهفته است که نظامی آنها را برای خواص خوانندگان خود، خوانندگانی که با جوهر ادبیات و با معانی عرفانی و فلسفی آشنایی دارند، بیان کرده است. به همین دلیل است که من حادثه رفتن شیرین در چشمه و رسیدن خسرو به آن محل و نگاه کردن به شیرین را دوبار در مقاله خود نقل کرده ام، يك بار بدون در نظر گرفتن معانی باطنی و يك بار با در نظر گرفتن آنها. بنابراین، من به هیچ وجه نخواسته ام بگویم که عشق خسرو به شیرین صرفاً يك عشق عرفانی است.

من نه فقط ادعا نکرده ام که عشق خسرو به شیرین يك عشق عرفانی است، بلکه اصلاً منکر چنین چیزی هستم. خسرو، همان طور که در تاریخ آمده است، جوانی بوده است هوسران و تا حدودی زن باره، و نظامی نیز این جنبه از شخصیت او را خوب ترسیم کرده است. چنین شخصی، من هم تصدیق می کنم، نمی تواند در عشق خود به شیرین و نگاه کردن به اندام او، به فکر و یاد خدا باشد. بعضی از عرفا و صوفیه گفته اند که در هنگام نظر به روی معشوق (زن یا مرد) یا به طور کلی به خوب رویان، منظور را به عنوان شاهد در نظر می گرفتند، یعنی از نظری که به او می افکندند عبرت می گرفتند و به یاد حسن الهی می افتادند. چنین نظری را صوفیه «نظر عبرت» یا «نظر از روی اعتبار» می خواندند و آن را از «نظر شهوانی» تمیز می دادند. ولی خسرو اهل این گونه عشق ورزیها نیست و چشم او چشم شهوت است نه چشم عبرت. شیرین هم اهل این گونه عشق ورزیها نیست. فرهاد هم نیست. خوب، در اینجا احتمالاً برای بعضیها این سؤال پیش می آید که پس این همه تفسیر و تأویلی که تو درباره صحنه آب تنی شیرین در چشمه و نگاه کردن خسرو به او کرده ای راجع به کیست؟ و پاسخ من این است که این تفسیرها راجع به نظامی و درباره اثر او است، نه راجع به قهرمانانش. من درباره عشق خسرو و بحث نکرده ام، بلکه درباره مثنوی حکیم نظامی و نظر او سخن گفته ام. تفسیر ادبی باید درباره اثر ادبی باشد. من خواسته ام کتاب نظامی را بررسی کنم، و این کتاب را هم به عنوان يك اثر ادبی و هنری در

نظر گرفته ام نه به عنوان يك اثر تاریخی یا شبه تاریخی. اگر مثنوی خسرو و شیرین یا لیلی و مجنون آثار تاریخی بود، آنگاه می توانستیم درباره شخصیتهای هر يك، از جمله شخصیت خسرو، بحث کنیم. اما این دو اثر، و همچنین آثار دیگر نظامی و نیز آثار مشابه آنها از جمله ویس و رامین فخرالدین گرجانی، هیچ يك آثار تاریخی نیستند، بلکه صرفاً آثار ادبی و هنری هستند.

وقتی ما خسرو و شیرین را به عنوان يك اثر هنری و ادبی در نظر می گیریم، طبعاً بحث ما درباره عشق در این کتاب بحث عشق خسرو و شیرین و فرهاد، به عنوان شخصیتهای تاریخی نیست، بلکه بحث بر سر عقیده شاعر درباره عشق است، یا حتی بر سر برداشتی است که هر خواننده ای می تواند از فحوای کلام شاعر داشته باشد. بنابراین، وقتی ما می خواهیم مسأله عشق را در این کتاب مطرح کنیم، باید بررسی کنیم که شاعر چه عقیده ای درباره عشق داشته، یا بررسی کنیم که اثر او برای خوانندگانش چه مفهومی داشته است. این حکم درباره مسائل دیگر، از جمله مسأله نظر، نیز صادق است.

درباره برداشت خود از پاره ای از معانی که من فکر می کنم نظامی در صحنه آب تنی شیرین و نگاه خسرو به او بدانها اشاره کرده است در مقاله خود توضیح داده ام و نیازی به تکرار آنها در اینجا نیست. اما مطلبی که برای رفع بعضی سوء تفاهمها باید یادآوری کنم عقیده نظامی به طور کلی درباره عشق است.

عشق از نظر نظامی، و بسیاری از متفکران و شاعران ایرانی از قرن ششم به بعد، از جمله عطار و مولوی و سعدی و حافظ، يك حقیقت واحد است. معنایی است که در همه موجودات عالم ساری است. از این حیث، عشق مانند وجود نزد حکمای متأله و نور نزد حکمای اشراقی است. همان طور که وجود و نور هر يك حقیقتی است واحد، عشق نیز يك حقیقت است که هم در صانع یا خالق هست و هم در صنع او یا مخلوقات او. و همان طور که وجود و نور هر دو مشترک معنوی است، عشق هم مشترک معنوی است. و باز همان طور که وجود و نور مقول به تشکیک اند، عشق یا محبت نیز مقول به تشکیک است. نور حقیقتی است که در مراتب مختلف ظهور کرده، و این مراتب در اصل نورانیت هیچ فرقی با هم ندارند. اختلاف نور در مراتب مختلف از حیث شدت و ضعف است. عشق نیز مراتب مختلفی دارد، و در هر مرتبه و هر موجود به صفاتی خاص ظهور می کند. در واقع، اختلاف عشق ناشی از ماهیت عاشق یا استعداد و ظرفیت اوست، نه اصل حقیقت عشق. شیخ اشراق همانطور که می دانیم نظریه خود را به حکمای قدیم ایرانی نسبت می دهد. نظریه وحدت عشق نیز احتمالاً ریشه در تفکر اصیل ایرانیان داشته است، هر چند که این عقیده بیشتر در قرن ششم در میان عرفا و حکمای ایرانی، از جمله نظامی،

گر آتش در زمین منفذ نیابد  
 زمین بشکافد و بالا شتابد  
 و گر آبی بماند در هوا دیر  
 به میل طبع هم راجع شود زیر  
 طبایع جز کشش کاری ندانند  
 حکیمان این کشش را عشق خوانند  
 گر اندیشه کنی از راه بینش  
 به عشق است ایستاده آفرینش  
 گر از عشق آسمان آزاد بودی  
 کجا هرگز زمین آباد بودی  
 (خسرو و شیرین، چاپ وحید، ص ۴-۳۳)

به صورت کامل مطرح شده است.

نظامی در مثنوی خسرو و شیرین، قبل از اینکه به شرح داستان بپردازد عقیده خود را درباره عشق و وحدت آن به وضوح بیان کرده است. این ابیات دقیقاً موضوع این کتاب را شرح می دهد.

این ابیات هم عقیده نظامی را درباره عشق بیان می کند و هم نیت او را برای نوشتن داستان خسرو و شیرین. او می خواهد از عشق سخن گوید، عشقی که در آسمان است و جهان زنده بدان است، عشقی که باعث شکفتن گل در زمین و باریدن ابر در آسمان می شود، عشقی که در آهن ربا کشش ایجاد کرده و آب و آتش و باد را به حرکت در آورده است، و خلاصه عشقی که همه آفرینش قائم به اوست. این عشق شعار نظامی است و اندیشه آن او را غلام خود کرده، و او را بر آن داشته است تا کمر همت ببندد و از راه داستانسرایی صلاهی عشق در جهان دهد.

و حال سؤالی که پیش می آید این است که چنین حقیقتی را چگونه می توان وصف کرد. بیان عشق بیان سوز و دردی است که در عاشق ایجاد می شود. عشق را فقط از راه ظهور آن در مظاهر مختلف می توان شناخت. و موجودی که بیش از همه از این مظهریت برخوردار است انسان است. انسان است که در میان همه مخلوقات مظهر تام و تمام عشق است. سابقه عاشقی انسان نیز به پیش از ورود به این عالم برمی گردد. برای کسانی که به ازلیت عشق معتقدند، روح انسان از روز ازل، به مقتضای عهدی که با پروردگار بسته است، عاشق محبوب و معشوق الهی شده است. از برکت همین عشق است که انسان جمال الهی را در مظاهر صنع جستجو می کند و دل به خو بر ویان می بندد. پس عشق افراد انسان به همنوع نیز مسبوق به عشق ازلی اوست به حسن مطلق.

انسان نه فقط مظهر تام و تمام عشق است، بلکه تنها موجودی است که می توان بی واسطه عشق و عاشقی را در او شناخت. معرفت انسان به وجود موجودات دیگر با واسطه است. انسان تنها در وجود خود می تواند، بی واسطه و از راه حضور، وجود را دریابد. در مورد عشق و شناخت آن نیز همین حکم صادق است. ما فقط در خود می توانیم عشق را بی واسطه و از راه ذوق بشناسیم. به همین جهت است که نظامی به تجربه خود در عشق اشاره می کند

مراکز عشق به ناید شعاری  
 مبادا تا زیم جز عشق کاری  
 فلك جز عشق محرابی ندارد  
 جهان بی خاک عشق آبی ندارد  
 غلام عشق شو کاندیشه این است  
 همه صاحب دلان را پیشه این است  
 جهان عشقست و دیگر زرق سازی  
 همه بازبست الا عشقبازی  
 اگر بی عشق بودی جان عالم  
 که بودی زنده در دوران عالم

نروید تخم کس بی دانه عشق  
 کس ایمن نیست جز در خانه عشق  
 ز سوز عشق بهتر در جهان چیست  
 که بی او گل نخندید ابر نگرست  
 همان گبران که بر آتش نشستند  
 ز عشق آفتاب آتش پرستند  
 مبین در دل که او سلطان جانست  
 قدم در عشق نه کو جان جانست  
 هم از قبله سخن گوید هم از لات  
 همش کعبه خزینه هم خرابات  
 اگر عشق اوفتد در سینه سنگ  
 بمعشوقی زند در گوهری چنک  
 که مغناطیس اگر عاشق نبودی  
 بدان شوق آهنی را چون ربودی  
 و گر عشقی نبودی بر گذرگاه  
 نبودی کهریا جوینده گاه  
 بسی سنگ و بسی گوهر بجایند  
 نه آهن را نه که را می ربایند  
 هر آن جوهر که هستند از عدد بیش  
 همه دارند میل مرکز خویش

چو من بی عشق خود را جان ندیدم

دلی بفروختم جانی خریدم

پس ما از طریق مطالعه عشق در وجود خود و در وجود نوع خود می‌توانیم اغراض عشق و حالات عاشقی را بشناسیم. از اینجاست که نظامی به سراغ داستان خسرو و شیرین می‌رود، و در کتاب دیگر خود به سراغ لیلی و مجنون.

عشقی که نظامی در خسرو می‌بیند همان عشقی است که خود او تجربه کرده است و هر يك از افراد دیگر نوع انسان نیز می‌تواند تجربه کند. عشق شیرین و عشق فرهاد و عشق مجنون نیز همین عشق است. حتی در عناصر و افلاک نیز همین عشق است که سر بیان یافته و باعث حرکت آنها می‌گردد. البته، حالانی که در هر يك از عاشقان به موجب عشق پدید می‌آید، گاهی با حالات عاشقان دیگر فرق دارد. این تفاوتها معلول جایگاهی است که عشق در آنها ظهور کرده است. عاشقان، چه انسان و حیوان و چه افلاک و عناصر، ماهیات مختلفی دارند و برحسب این ماهیات، استعداد و ظرفیت قبول عشق آنان با هم فرق می‌کند. از اینجاست که عشق در هر يك از موجودات با اغراض خاصی ظاهر می‌شود و لذا به هر عاشق حالات بخصوصی دست می‌دهد. اما همه این اغراض مربوط به عشق است. و حالات عاشق نیز در اصل از عشق سرچشمه گرفته است. پس وقتی شاعر درباره عشق خسرو سخن می‌گوید در حقیقت از اصل عشق سخن می‌گوید، همان عشقی که به نحوی دیگر شیرین را گرفتار کرده است و به نحوی دیگر فرهاد را.

مثنوی خسرو و شیرین بدون تردید یکی از شاهکارهای عشقی در ادبیات جهانی است و اشعار نظامی نیز یکی از عمیق‌ترین و پرمغزترین اشعاری است که در زبان فارسی درباره عشق سروده شده است. پرمغزی و عمق این اشعار نه فقط به سبب این است که نظامی عشق را به عنوان يك حقیقت واحد در سراسر جهان در نظر گرفته و آن را جان جان و مایه حیات دانسته است، بلکه همچنین به سبب این است که مراتب تشکیکی عشق را به بهترین نحو نشان داده است. شعر نظامی اثری است که لایه‌ها و مراتب متعدد دارد، و خواننده برحسب استعداد خود می‌تواند بهره‌ای از حقیقت عشق را در يك یا چند لایه یا مرتبه مشاهده کند. برای خواننده‌ای که صرفاً اهل ظاهر است و قوه خیال او از حد سفرنامه‌نویسی و خاطره‌نویسی فراتر نمی‌رود، بهره‌ای است و برای اهل اشارات بهره یا بهره‌های دیگر. اذهان بسیط و ساده‌اندیش طبعاً عشق خسرو را عشقی می‌بینند شهوانی، از نوع هوس و شهوتی که نسبت به «شیرین»‌های خود احساس کرده‌اند. اما کسانی که در فضای معنوی نظامی و عصر نظامیها تنفس کرده‌اند، همین عشق را جلوه‌ای از حقیقت عشق

می‌بینند، همچنانکه شاعر خود در نظر داشته است.

بالاترین مرتبه از مراتب ظهور عشق در جهان، عشق یا محبتی است که انسان به معبود خود و حسن مطلق الهی دارد. محبت انسان به پروردگار، که گاه از آن به شدت ایمان تعبیر می‌شود، اصلی است که در يك جامعه دینی و معنوی نمی‌تواند مورد غفلت واقع شود. و نظامی در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کرده و می‌اندیشیده است. او وقتی از عشق خسرو سخن می‌گوید، در ضمیر خود، نمونه‌اعلای این عشق را (prototype آن را) که عشق انسان به پروردگار است در نظر می‌گیرد، و وقتی که در باب عهد و میثاق عاشق می‌اندیشد، باز درباره نمونه‌اعلای آن که میثاق الست است می‌اندیشد. همین‌طور وقتی که مسأله نظر عاشق به معشوق را مطالعه می‌کند، نمونه‌اعلای نظر (چه نظر اول در روز میثاق و چه لقاء پروردگار در بهشت) را ملحوظ می‌دارد. این نه بدین معنی است که وقتی از نظر خسرو به شیرین در چشمه یاد می‌کند، نگاه شهوانی خسرو را صرفاً به عنوان شهود یا لقاء وجه الله در نظر می‌گیرد. نگاه خسرو به شیرین در چشمه يك نظر شهوانی است، و در یکی از پایین‌ترین مراتب عشق در انسان جای دارد، اما در بیان این حادثه به مراتب بالاتر و نظرهای پاک نیز اشاره شده است.

نظریه نظامی درباره عشق در واقع بخشی از حکمت معنوی شعر عرفانی فارسی است. این نظریه در طول تاریخ در میان متفکران ایرانی، بخصوص مشایخ خراسان، پرورده شده است در تکوین این نظریه حکما و فلاسفه، از جمله ابن سینا، نیز نقش داشته‌اند. بعد از نظامی نیز شعرای فارسی‌زبان، از جمله مولوی و سعدی و حافظ، عشق را تا حدودی به همین معنی در نظر داشته‌اند. سیر مفهوم عشق در حکمت معنوی ایرانی و در نزد مشایخ عرفا و شعرای عارف، از پیش از نظامی تا قرون هشتم و نهم، موضوعی است که خود محتاج به مطالعات و تحقیقات وسیعتر است. نگارنده سعی کرده است تا سیر این مسأله را در شعر فارسی بررسی کند. حاصل این بررسی مقاله‌ای است که ان‌شاء الله در شماره بعد با عنوان «باده عشق» چاپ خواهم کرد. در آنجا جایگاه نظریه نظامی را از لحاظ تاریخی تا حدودی روشن خواهم نمود.